

جامعه‌شناسی تاریخی: تبیین‌های تعمیم‌پذیر یا روایت‌های گوناگون

جمال خسروی^۱
امیر سجادی^۲

چکیده: پرسش از آرای شبه‌پوزیتیویستی در باب تاریخ که بین حال و گذشته رابطه برقرار می‌کند و بر بازآفرینی و بازسازی گذشته تأکید می‌ورزد؛ و طرح دیدگاه‌های اندیشمندانی همچون ریکور، فوکو و دریدا که منکر دسترسی به امر تاریخی‌اند و در نتیجه معتقدند که در پژوهش تاریخی چاره‌ای جز تکیه بر روایت‌ها نیست؛ از مهم‌ترین مباحث‌هایی است که همواره محل مناقشه و مذاقه میان متفکران و فلاسفه اجتماعی در دو سده اخیر بوده است. نوشتار پیش رو در صدد است با ارائه و تبیین دیدگاه‌های مذکور، نسبت این دو دیدگاه با حوزه جامعه‌شناسی تاریخی را مورد واکاوی قرار دهد و سپس پرسش‌هایی به قرار زیر را به بحث بگذارد: ۱. اساساً وضعیت در جامعه‌شناسی تاریخی چگونه است؟ ۲. آیا می‌توان جامعه‌شناسی تاریخی را به جامعه‌شناسی زمان حاضر تقلیل داد؟ ۳. آیا جامعه‌شناسی تاریخی به روایت‌های گوناگون تقلیل‌پذیر است؟

واژه‌های کلیدی: جامعه‌شناسی تاریخی، تبیین‌های تعمیم‌پذیر، روایت‌های گوناگون، دانیل لیتل، پل ریکور، ایبستمه، میشل فوکو، متافیزیک حضور، ژاک دریدا

۱ استادیار جامعه‌شناسی دانشگاه پیام نور j_khosravi@pnu.ac.ir

۲ دانشجوی دکتری تاریخ ایران دوره اسلامی دانشگاه خوارزمی Amirsajjadi53@gmail.com

تاریخ دریافت: ۹۱/۲/۱۶، تاریخ تأیید: ۹۱/۱۲/۵

Historical Sociology: Generalized Explanations or Different Narratives

Jamal khosravi¹
Amir Sajjadi²

Abstract: Questioning pseudo-positivistic views about history which connects past up to present and insists on reconstructing past, moreover, posing the views of thinkers like Ricoure, Foucault, Derrida who believe that history is nothing but narrative, have been the most important challenging subjects among the thinkers and the social philosophers for 2 centuries. Considering and regarding the above views, this article explains and connects these challenges to historical sociology. The questions are: 1. Basically, how is the condition in historical sociology? 2. Can we reduce historical sociology to present sociology or not? and, 3. Can historical sociology be reduced to different narratives?

Keywords: Historical, Sociology, Generalized, Explanations, Different Narratives, Daniel Little, Paul Ricoure, Episteme, Michel Foucault, Presence metaphisic, Jacques Derrida

1 Assistant Professor of Sociology Payam Noor- University j_khosravi@pnu.ac.ir

2 Ph.d.Student of Iran's Islamic History in Khwarazmi university Amirsajjadi53@gmail.com

مقدمه

سلطه درازمدت پوزیتیویسم بر علوم انسانی و تبعیت علوم انسانی از آن، برای مدت‌ها این اندیشه را بدیهی جلوه می‌داد که علوم انسانی (و از جمله تاریخ) اگر می‌خواهند صبغه‌ای علمی به خود گیرند، چاره‌ای ندارند جز این که روش‌های عینی/استقرایی علوم دقیقه را به کار گیرند. تحولات فلسفه علم در سده بیست میلادی از دو جهت چشم‌انداز پوزیتیویستی علم را به چالش کشیدند: یکی، فیلسوفان مابعد امپریسیسم (پوپر، لاکاتوش، کوهن) بودند که گزاره‌های پوزیتیویستی و احکام آن را مورد تردید قرار دادند و تعریف‌های جدیدی از عینیت، مشاهده، تجربه، نظریه و مسئله به دست دادند؛ و دیگری، اصحاب هرمنوتیک بودند که بین علوم انسانی و علوم طبیعی خط تمایز کشیدند و علوم انسانی را معنا کاو تلقی کردند و به جای تبیین، از تفسیر پدیده‌های انسانی سخن گفتند.

از یک سو، تلاش‌های فیلسوفان مابعد امپریسیسم توسط فایرابند به مسیری کشانده شد که علم را با افسانه یکی شمرد؛ و از سوی دیگر، کوشش‌های اصحاب هرمنوتیک توسط اصحاب شبه هرمنوتیک (مارکس، نیچه، فروید) به مسیری رفت که تفسیر را نوعی برملا ساختن حقیقت به مثابه دروغ قلمداد کرد. هر دو این گرایش‌ها بر جامعه‌شناسی و به تبع آن جامعه‌شناسی تاریخی تأثیر نهادند. بحث و چالش بر سر روش‌های پژوهش در جامعه‌شناسی گاهی اوقات به نفی سرشت علمی این رشته انجامیده و آن را تا مرتبه نوعی تفسیر ادبی تنزل داده است. برخی از اندیشمندان گرچه از وجوه علمی جامعه‌شناسی دفاع می‌کنند، اما از داعیه‌های پوزیتیویستی فاصله گرفته‌اند و معتقدند که جامعه‌شناسی باید به نظریه‌ها و طرح‌های تحقیقاتی تکیه بزند و بررسی جامعه، ساختارها، فرایندها و پدیده‌های اجتماعی فقط از این راه ممکن است. وجود مکتب‌ها و نظریه‌های گوناگون در جامعه‌شناسی شاهدهی بر این قضیه است.

اما در تاریخ وضعیت چگونه است؟ رشته‌ای که به بررسی گذشته می‌پردازد؛ گذشته‌ای که اثری از آن باقی نمانده است و اساساً با امور واقعی (facts) سروکار نداریم؛ جایی که بلا واسطه نمی‌توان دست به تبیین زد. آنچه مسلم است، این است که بحث در اینجا بسیار پیچیده‌تر و چالش برانگیزتر است. آیا تاریخ عبارت است از متن و نوشتار و لذا فقط باید به تفسیر آن بپردازیم؟ آیا بین تاریخ و داستان همانندی‌هایی وجود دارد؟ آیا در پژوهش تاریخی باید بر روایت‌ها تکیه کرد؟

در این نوشتار نخست به بررسی آرای شبه پوزیتیویستی دانیل لیتل در باب پژوهش تاریخی پرداخته و ادعا کرده‌ایم که مدعیات او در باب مطالعه تاریخ به این دلیل برخاسته که وجود امر واقع تاریخی دسترس‌پذیر (available historical facts) را پیش‌فرض می‌گیرد؛ و بین مطالعه حال و گذشته هیچ تفاوتی قائل نمی‌شود. دیدگاه شبه پوزیتیویستی که لیتل نماینده آن است، میان حال و گذشته رابطه برقرار می‌نماید و به بازآفرینی و بازسازی گذشته می‌پردازد و لذا روایت‌ها را از بیخ و بن رد می‌کند. این دیدگاه شبه پوزیتیویستی بر اساس عنینت پوزیتیویستی و تصور طبیعی‌گرایانه از علم، به دنبال کشف قانونمندی و تعمیم‌های موجود در رخداد‌های تاریخی است که غالباً ساخته مورخان و متأثر از دیدگاه‌های آنان است.

در بخش دوم این نوشتار با تأکید بر روایت‌ها در پژوهش تاریخی به ارائه دیدگاه‌های اندیشمندانی مثل پل ریکور، میشل فوکو، ژاک دریدا و مکتب برساخت‌گرایی اجتماعی پرداخته‌ایم. دیدگاه‌های این متفکران همه در انکار دسترسی به امر تاریخی مشترک‌اند. ریکور، تاریخ را داستان می‌داند؛ فوکو، به نظریه عدم استمرار تاریخی معتقد است؛ و دریدا، متافیزیک حضور را به چالش می‌کشد. نتیجه حاصل از دیدگاه‌های متفکران یاد شده، این است که ما در مطالعه تاریخ با متن سروکار داریم و نه با امور واقع، و لذا گریزی جز تکیه بر روایت‌ها نیست.

در بخش بعدی این مقاله، این پرسش مطرح می‌شود: در جامعه‌شناسی تاریخی وضعیت چگونه است؟

آیا تقلیل جامعه‌شناسی تاریخی به جامعه‌شناسی زمان حاضر (present)، به تحلیل رفتن واقعیت اجتماعی در عاملیت (agency) و سرانجام به انکار واقعیت اجتماعی نمی‌انجامد؟ و از سوی دیگر، آیا تقلیل جامعه‌شناسی تاریخی به روایت‌های گوناگون، منجر به تحلیل رفتن واقعیت اجتماعی در زبان و گفتمان و ذهنیت (subjectivity) نمی‌شود؟

تبیین‌های تعمیم‌پذیر تاریخی

در طول دو سده اخیر، پوزیتیویسم چنان بر علوم (طبیعی، انسانی) سایه افکنده که حتی پژوهش تاریخی نیز از تأثیرهای آن در امان نمانده است. حامیان این مکتب بر آن بودند که در تاریخ نیز می‌توان به مشاهده امور واقع (fact) پرداخت و لذا هیچ تفاوت ماهوی میان علوم طبیعی و

تاریخ وجود ندارد. اعتبار (validity)، عینیت (objectivity) و پایایی (reliability) در تاریخ نیز به همان روال است که در سایر علوم طبیعی و انسانی. آموزه‌های این مکتب باعث پیدایش سه نوع تبیین تاریخی شد که ادعای علمی بودن، عقلانی بودن و عینی بودن می‌کردند. گرچه این تبیین‌ها با آموزه‌های خام پوزیتیویسم اولیه تا اندازه‌ای فاصله داشتند، اما مدعای ما این است که هر سه تای این‌ها از یک جنس و هر سه بر این پیش‌فرض استوارند که عینیت در تاریخ به همان معنایی که در دیگر علوم دست‌یافتنی است، دسترسی‌پذیر است. این‌ها عبارتند از:

الف. تبیین‌های قانونمند. طرفداران این نوع تبیین‌ها معتقدند که محقق تاریخی رسالتش کشف قانون‌هایی است که از پیش وجود دارند. این گرایش بیش از هر گرایشی دیگر در علم به خلق گزاره‌های فراگیر دست می‌زند و بر این باور است که می‌تواند به تشریح و تبیین علل امور واقع تاریخی به همان شیوه‌ای بپردازد که در علوم دقیقه صورت می‌گیرد.

ب. تبیین‌های عقلانی. این نوع تبیین بر آن است تا کنش‌ها، فعالیت‌ها و اعمال کارگزاران تاریخی را با توجه به خواسته‌ها، اعتقادات، نیت و معیارهای آنان تحلیل کند. لذا، این نوع تبیین به «پیامدهای ناخواسته» (unintended consequences) کنش‌های عاملان هیچ توجهی ندارد.

ج. تبیین‌های مبتنی بر نقل وقایع. بر اساس این دیدگاه، تبیین تاریخی عبارت است از نقل و روایت حوادث و وقایع رخ داده. بر اساس این تبیین، گزارش و نقل وقایع تاریخی، فرایندی است که بدون تمسک به هرگونه چارچوب نظری و یا مسئله پژوهشی میسر است. به عبارتی، محقق تاریخی می‌تواند وقایع را آن‌چنان که هست نقل و گزارش کند و لذا محقق تاریخی به هیچ وجه گزینشگر نیست و واقعیت‌های تاریخی را بر نمی‌سازد، بلکه در مقام گردآورنده آن‌هاست.

واکاوی هر سه نوع این تبیین‌ها، حاکی از وجود این پیش‌فرض است که ما می‌توانیم به امور واقع (fact) تاریخی دسترسی داشته باشیم و فارغ از هر ارزش و مسئله‌ای آن‌ها را کنار هم قرار داده و قانونمندی‌های مندرج در آن‌ها را استخراج کنیم و به دوره‌های متعدد تعمیم بدهیم. محقق تاریخی، به سان روش استقرایی در علوم طبیعی، صرفاً کاشف و گردآورنده فاکت‌های تاریخی است، نه خالق آن‌ها. از این‌رو، گرایش محوری این نوع تبیین، تمایل به تبیین تک‌عاملی جبرگرایانه و غفلت از پدیده‌ی تصادف یا اتفاق (contingency) در تاریخ است. در واقع، ارائه

فرضیه‌های مبتنی بر تبیین فراگیر، موجب نادیده گرفتن رخداد‌های ویژه (particular events) است.

در پی آشکار شدن هرچه بیشتر کاستی‌های تبیین‌های فراگیر تاریخی، حامیان این نوع تبیین اعلام کردند که در صورت طرد این گونه تبیین، راهی جز درافتادن به ورطه‌ی متن‌گرای و تفسیرهای ادبی باقی نمی‌ماند. از منظر حامیان این دیدگاه، تبیین‌های تاریخی باید به بررسی ساختارها و فرایندهای تاریخی‌ای بپردازد که عمومیت دارند و تأثیراتشان را نمی‌توان از طریق گزارش‌های خرد دامنه تبیین کرد. لذا، به بازسازی این نوع تبیین‌ها پرداختند و تاحدودی از خصلت فراگیر بودن آن‌ها کاستند. دانیل لیتل - حامی و بنیانگذار این نوع تبیین‌های تاریخی - روش خود را روشی معرفی می‌کند که حد واسط روش‌های مبتنی بر تبیین‌های فراگیر و روش‌های مبتنی بر روایت‌های ویژه است. روش او که به پارادایم «روش حد وسط تاریخی حوادث به هم پیوسته» (conjectural contingent meso - history) معروف شده، مدعی به رسمیت شناختن تصادفات تاریخی است؛ بدین معنا که به جبرگرایی تاریخی معتقد نیست و بر آن است که در هر پیوستار خاص از تاریخ، پیامدها و نتایج گوناگونی احتمال وقوع دارند که فقط یکی از آن‌ها حادث می‌شود و اتفاق می‌افتد. این پارادایم، نقش «عاملیت» (agency) (رهبران، مخترعان، فعالان و اندیشمندان) را نیز به رسمیت می‌شناسد. به‌علاوه، به تنوع و تکثر عوامل معتقد است و لذا از تصورات تک علتی تبیین‌های فراگیر اجتناب می‌ورزد؛ و سرانجام معتقد است که فرآیندها، ساختارها و عوامل محدودکننده‌ای وجود دارد که در برهه‌های تاریخی گوناگون، در جهت‌دهی به مسیر تحولات نقش اساسی بازی می‌کنند. در واقع، این پارادایم که به نقش دیدگاه‌ها و نظریه‌ها در تبیین‌ها باور دارد، هیچ نوع تحلیل و تبیین فارغ از نظریه را به رسمیت نمی‌شناسد.

لیتل معتقد است که پارادایم او حاوی عناصر کارآمد دیدگاه‌های سه‌گانه زیر است: روش تطبیقی - تاریخی، روش‌های ساختاری تحلیل تاریخی و تبیین‌های فراگیر تاریخی.^۱ بر این اساس، پارادایم او اساساً با تبیین‌های فراگیر تاریخی که در پی کشف قانونمندی‌ها بودند، متفاوت است. به باور وی، تبیین‌های فراگیر سه خصلت کلی دارند و مبتنی بر سه گزاره بنیادین زیرند:

۱ دانیل لیتل (۱۳۷۲)، تبیین در علوم اجتماعی، ترجمه عبدالکریم سروش، تهران: مؤسسه فرهنگی صراط، ص ۴۴.

الف. الگوهای واحد توسعه و تحول (مثلاً توسعه صنعتی اروپایی)

ب. فرایندهای ضروری تاریخی (مثلاً بحران جمعیت مالتوسی)

ج. تبیین‌های تک علتی (علل واحدی مثل فن‌آوری، افزایش جمعیت، تغذیه و ...)

بنابراین، از دیدگاه لیتل، تبیین‌های فراگیر تاریخی، مدعی تعمیم بر برهه‌های تاریخی درازمدت و بررسی خصلت‌های ساختاری، فرایندها و شرایط تاریخی پهن دامنه هستند. این تبیین‌ها بیش از هر چیز به دنبال کشف علل اساسی وضعیت‌های تاریخی می‌گردند و به همین دلیل نیز مدعی تبیین‌های مقایسه‌ای هم می‌شوند. براین اساس، مدعای اصلی تبیین‌های فراگیر، تبیین پیامدها و وقایع تاریخی در سطحی وسیع براساس ساختارهای فراگیر است.

دانیل لیتل که پارادایم خود را از تبیین‌های فراگیر جدا می‌کند، بر آن است که مهم‌ترین عاملی که باعث شد تا این تبیین‌های فراگیر مورد تردید قرار بگیرند، تأثیرات قوم‌نگاری (ethnography) بر تاریخ‌نگاری (historiography) بود که از طریق کلیفورد گیرتز انجام پذیرفت. گیرتز بر اهمیت «دانش محلی» (local knowledge) و فهم‌های جزئی و خاص از شرایط خاص تأکید می‌کرد. بنابراین، تبیین‌های فراگیر که اغلب جبر گرایانه نیز بودند، با این فرضیه مورد تشکیک قرار گرفتند که «هر چیزی می‌تواند بر هر چیزی تأثیر بگذارد».^۱ بر طبق این فرضیه، رسالت پژوهشگر تاریخی، تبیین رخدادهای تاریخی واحد و تصادفی بود. لذا، این نوع دیدگاه که خصلتی ضد ساختاری (anti-structural) داشت، بر رخدادهای یگانه، شخصی، تفردگرایانه و تصادفی تأکید می‌کرد و جستجوی علل عام و تحلیل فراگیر را امری عبث می‌شمرد.

به نظر لیتل، امروزه دیگر باید از تبیین‌های فراگیر دست شست، زیرا هیچ نظریه‌ای که بتواند تبیین‌های فراگیر ارائه کند، وجود ندارد. به نظر او، هر نوع تحقیق تاریخی لاجرم گزینشگرانه است، چرا که هر نظریه یا دیدگاه، تابع ارزش‌های محقق است و به دنبال تحلیل مسئله‌ای است که محقق می‌خواهد آن را (و نه مسئله‌ای دیگر را) تحلیل کند. به‌علاوه، این ادعا که می‌توان همانندی‌هایی میان دوره‌های تاریخی متفاوت پیدا کرد و به تعمیم آن‌ها دست زد، خود ادعایی پیشانظریه‌ای است و فقط در حد ادعا باقی مانده است.

لیتل معتقد است که ما هیچ راهی نداریم جز این که به تبیین‌های سطح متوسط پناه ببریم؛

1 C. Geertz (1973), *Interpretation of culture*, selected essays, Newyork, Basic Books. p. 36.

تیین‌هایی که به امور جزئی و خاص توجه دارند و به جای جبرگرایی، از تصادف و تکثر علت‌ها دفاع می‌کنند. هر نوع تیبن تاریخی لاجرم تابع ارزش‌های محقق، نظریه‌ او و مسئله اوست و به همین دلیل هم نمی‌تواند فراگیر باشد. اما نکته مهم موردنظر لیتل این است که تیبن تاریخی در نهایت نوعی تیبن است و لذا با داستان‌سرایی و تفسیر ادبی تفاوت دارد. از این منظر، در تحقیق تاریخی می‌توان علل یک واقعه را کشف کرد و به تحلیل چرایی آن پرداخت؛ می‌توان ساختار حاکم بر یک دوره خاص، و فرآیندهای موجود در شکل‌گیری یک جریان خاص را کشف کرد. از نگاه لیتل، تاریخ مجموعه‌ای از روایت‌ها به شمار نمی‌آید، و لذا معتقد نیست که تاریخ به وسیله مورخان در یک طرح منطقی بازسازی می‌شود. بنابراین، او به هیچ وجه به این مسئله که حقیقت و عینیت در یک بستر گفتمانی شکل می‌گیرند، باور ندارد؛ بلکه بر این باور است که ما در نهایت می‌توانیم از امور تاریخ، (و بر مبنای نظری قوی و برای حل مسئله‌ای خاص) تیبن‌هایی ارائه کنیم که به ایضاح فرایندها و تحلیل ساختار و تیبن علل می‌پردازند.

در این نوشتار در پرتو بحث روایت‌ها و تاریخ، به واکاوی نگاه شبه پوزیتیویستی لیتل و بررسی حیطة تاریخ می‌پردازیم.

تاریخ، متن، روایت

دیدگاه جدیدی که آموزه‌های پوزیتیویستی در باب تاریخ را مورد تردید قرار داد، دیدگاهی بود که امروزه به تحلیل روایی تاریخ مشهور شده و چالش‌هایی از این قبیل را دامن زده است: که آیا امور واقع (facts) در پژوهش تاریخی در دسترس محقق قرار می‌گیرند؟ آیا «عینیت» (objectivity) به آن معنا که در علوم طبیعی مورد بحث قرار می‌گیرد، در علوم تاریخی نیز دفاع‌پذیر است؟ آیا تاریخ، سروکارش فقط با روایت‌هاست؟ اگر پاسخ به این قبیل پرسش‌ها، مثبت است، در آن صورت، مسئله اعتبار و حقیقت روایت‌ها چگونه اندازه‌گیری می‌شود؟ پرسش‌هایی از این دست، امروزه هم در حوزه تاریخ مطرح‌اند، و هم حتی به درون کل حوزه جامعه‌شناسی نفوذ کرده‌اند.

برخی اندیشمندان معتقدند نه تنها تاریخ با روایت سروکار دارد، بلکه خود جامعه‌شناسی نیز که به مطالعه جوامع کنونی و موجود می‌پردازد، در نهایت با متن سروکار دارد و لذا باید

بر روایت‌ها تکیه کند. برخی دیگر، به شدت با این امر که جامعه به متن فرو کاسته شود، مخالف‌اند، اما اعتقاد دارند که در حیطه پژوهش تاریخی ناگزیر از به‌کارگیری روایت‌ها هستیم. در اینجا می‌خواهند استدلال کنند که در تاریخ، ما از دسترسی به امور واقع محروم هستیم و لذا سروکار ما با متن است و تفسیر متن هم اوصاف و احوال خاص خود را دارد؛ اما در جامعه‌شناسی، ما با امور واقع نیز سروکار داریم و لذا به هیچ‌وجه نمی‌توان جامعه را به متن تقلیل داد؛ زیرا حاصل این کار چیزی جز در افتادن به دام تفسیرهای زیباشناختی نیست.

پرسشی که بیش از هر مطلب دیگری، به ذهن می‌رسد، این است که، آیا تاریخ با داستان تفاوتی دارد؟ یا این که نه، هردو روایی هستند؟ آیا تاریخ خود نظم یافته است، یا داستانی است که مورخان آن را نظم داده‌اند؟ فی‌المثل پل ریکور از کسانی است که بین داستان و تاریخ هیچ تفاوتی نمی‌بیند و معتقد است که ساختارهای روایی هردو این‌ها به یک شیوه برساخته می‌شوند و هردو تابع گزارشگری و روایت هستند.^۱

به نظر ریکور، کل علم تابع فرایند تأویل است و تمایز علوم طبیعی از علوم انسانی بر مبنای روش، راه به جایی نمی‌برد. از این منظر، کل علم چیزی جز یک نظریه یا تفسیر ادبی نیست. نقطه مشترک داستان‌سرایی و تاریخ‌نگاری، تکیه هردو آن‌ها بر ژانر روایی است؛ بدین معنا که تمامی آموزه‌های روایی ما با داستان آغاز می‌شوند و لذا، طرح (planning)، هسته مشترک گزارش داستانی و گزارش تاریخی است.^۲

بنابر ادعای ریکور، تاریخ، برخلاف مدعای پوزیتیویست‌ها، هرگز بازسازی ناب رویدادها نیست، بلکه کاملاً خصلت داستانی دارد.^۳

یکی از نکات مهم نظریه ریکور، پیوند میان «زمان و روایت» است. او بر این باور است که در داستان‌گویی و تاریخ‌نگاری، زمان طبیعی به زمان انسانی بدل می‌شود. از این دیدگاه، به هیچ وجه نمی‌توان «زمان انسانی» را به «زمان ریاضی» یا «زمان گاهنامه‌ای» تقلیل داد.^۴

۱ پل ریکور (۱۳۷۴)، زندگی در بنیای متن (شش گفتگو، یک بحث)، ترجمه بابک احمدی، تهران: نشر مرکز، ص ۴۵.

۲ همان، ص ۴۸.

۳ پل ریکور (۱۳۷۸)، نوشتار به مثابه مسئله‌ای پیش روی نقد ادبی و هرمنوتیک فلسفی در هرمنوتیک مدرن، ترجمه بابک احمدی و دیگران، تهران: نشر مرکز، ص ۸۲.

4 Paul Ricoeur (1988), *Time and narrative*, trans. K. McLaughlin and D. Pellauré, Chicago press, 3 vols. Vol2, p.86

بنابراین، ما همه چیز را روایت می‌کنیم. به عنوان مثال، هیچ‌گاه نمی‌توان بر اساس تعریف‌های مفهومی و مقوله‌های در دسترس، زمان را توصیف کرد. اندیشیدن راجع به زمان در واقع چیزی جز روایت کردن زمان نیست. تکیهٔ زمان بر روایت، باعث می‌شود تا زمان به زمانی انسانی تبدیل گردد.^۱ لذا، تاریخ که همان یادآوری است، سازندهٔ اصلی همین زمان انسانی نیز هست. از این‌رو، تاریخ، روایت و زمان انسانی، سه ضلع مثلثی هستند که باعث می‌شوند تاریخ و داستان هیچ تفاوتی با هم نداشته باشند. بنابراین، مقوله‌هایی چون «دست‌رسی ما به امور واقع تاریخی»، «تیین واقعیت‌های تاریخی» و «کشف قانون‌های حاکم بر تاریخ»، مقوله‌هایی هستند که مسئلهٔ «زمان و روایت» را به دست فراموشی می‌سپارند و در عین جذابیت‌های به ظاهر علمی، کذب محض‌اند.^۲

میشل فوکو (۱۹۲۶-۱۹۸۴م) از دیگر متفکرانی است که دیدگاه کاملاً جدیدی در باب تاریخ، پژوهش تاریخی و روش‌شناسی تاریخی ارائه کرده است. دیدگاه فوکو بیش از هر دیدگاه دیگری مفهوم تکامل تاریخی و عینیت پوزیتیویستی در تاریخ را به چالش کشیده است. آنچه فکر فوکو را به خود مشغول می‌کرد، عبارت بود از نوشتن تاریخ بدون ارجاع به سوژهٔ خودمختار یعنی فرد. لذا کوشید تا مفهوم دکارتی سوژه را کنار بگذارد، با سوژه‌ای که وجودش وابسته است به توانایی‌اش به این که خود را یگانه و مستقل و متمایز از دیگران بداند؛ چرا که می‌تواند بیندیشد و استدلال کند. همین پرهیز از ارجاع به سوژه به مثابهٔ یک هستی وحدت-مند، فوکو را در جرگهٔ اندیشهٔ پساساختارگرایی درآورد که باور به سوژهٔ دارای عاملیت و نظارت بر خود را به چالش می‌کشید.

از این‌رو، فوکو، در تبارشناسی می‌کوشد ساخته‌شدن سوژه در درون چارچوب تاریخی را توضیح دهد؛ یعنی روایت تاریخ بدون ارجاع به سوژه‌ای که یا در ارتباط با عرصهٔ رخدادهای استقرار است، یا بی‌تغییر و خالی، سراسر تاریخ را در می‌نوردد.^۳

مفهوم محوری نظریه‌های فوکو، مفهوم گسست یا عدم استمرار (discontinuity) در تاریخ است. مدعای او این است که دوره‌های تاریخی در تداوم و تکامل یکدیگر نیستند، بلکه

۱ پل ریکور (۱۳۸۴)، *زمان و حکایت*، ترجمهٔ مهشید نونهالی، تهران: نشر گام نو، ص ۴۳.

2 Ibid.

۳ سارا میلز (۱۳۸۸)، *گفتمان*، ترجمهٔ فتاح محمدی، زنجان: نشر هزارهٔ سوم، ص ۳۹.

هر دوره ایستمه و احکام خاص خود را دارد و فقط با فروپاشی ایستمه و احکام آن دوره است که دوره‌های دیگر آغاز می‌شود. به همین دلیل نیز مفهوم ترقی یا پیشرفت (progress) در تاریخ بی‌اساس است. فوکو در کتاب *نظم/اشیاء*، سه تا ایستمه را معرفی می‌کند که میان آن‌ها نوعی گسست وجود دارد: ایستمه کلاسیک، ایستمه رنسانس و ایستمه مدرن. بر هر کدام از این ایستمه‌ها نوعی قواعد و کردارهای گفتمانی خاص حاکم است و لذا مفاهیم و امور واقع فقط در چارچوب آن گفتمان‌ها معنا پیدا کرده‌اند.^۱ آنچه در تاریخ مشاهده می‌شود، نه تکامل، بلکه فروپاشی ایستمه‌های گوناگون و ظهور ایستمه‌های جدید است. بر این اساس، فوکو تلاش می‌کند تا دلستگی مورخان به گذشته و پیوند آن با زمان حال را به نقد بکشد؛ به این دلیل که گذشته تقریباً هیچ ربطی به زمان حال ندارد. از این رو، گذشته، فقط یک متن است که ما امروزه می‌توانیم آن را تفسیر کنیم؛ متنی که قواعد و احکام خاص خود را دارد. از نظر او، مورخ و پژوهشگر تاریخی نباید بکوشد تا به دنبال کشف و گردآوری معانی در گذشته برود، بلکه باید تلاش کند به گسست گذشته از حال پی ببرد و گذشته را به مثابه یک متن تفسیر کند. مورخان همیشه بر آن بوده‌اند تا با ایجاد پیوند بین گذشته و حال، به زمان حال مشروعیت بخشند.^۲ پژوهشگر تاریخی متأثر از رویکرد فوکو می‌کوشد پوچی و کذب این پیوند را برملا سازد.

محوری‌ترین اندیشه فوکو همان چیزی است که می‌توانیم آن را تحلیل‌روایی (narrative analysis) گذشته بنامیم. فوکو مدعی است که مورخان و پژوهشگران تاریخی فقط ادعا می‌کنند که دارند گذشته را بازسازی و بازآفرینی می‌کنند. به نظر فوکو، پژوهشگری که مدعی است خودآگاهی وی متضمن نوعی حقیقت درباره گذشته است، فقط به گونه‌ای آفرینش دست زده است و کار او با داستان‌سرایی تفاوتی ندارد و معنای روایت (بنا بر گفته ریکور) نیز همین است. بنابراین، به نظر فوکو، ما در تاریخ با ایستمه و گفتمان‌های متفاوتی روبه‌رو هستیم. در پژوهش تاریخی و در بررسی این ایستمه و دوره‌های متفاوت، آنچه پژوهشگر می‌تواند بدان نایل شود، فقط تفسیر ایستمه‌هاست که با تفسیر متون ادبی تفاوتی

1 H.V. White (1994), *Foucault Decoded*, In Michel Foucault: critical Assessment, Ed by B.Smarts, vol 2, pp.27-53.

۲ میشل فوکو (۱۳۸۴)، *مراقبت و تنبیه (تولید زندان)*، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران: نشر نی، ص ۳.

ندارد. بنابراین، اندیشهٔ تکامل تاریخی و پیوند حال و گذشته و دسترسی به وقایع و امور واقع تاریخی غیرممکن است. دلیلش نیز این است که اپیستمهٔ مدرن که ما در دل آن قرار گرفته‌ایم، با اپیستمه‌های پیشین گسست داشته است و هیچ دیدگاه فرا اپیستمه‌ای یا فراگفتمانی برای دسترسی به امور واقع تاریخی وجود ندارد و تنها راه باقی‌مانده تکیه بر روایت‌های متفاوت از دوران‌های متفاوت حاکم بر تاریخ است.^۱

ژاک دریدا از دیگر متفکرانی است که با تأثیرپذیری از هایدگر و مفهوم «متافیزیک حضور» به نقد دوگانه‌گرایی (dualism)‌هایی پرداخته است که دوگانگی «گفتار-نوشتار» یکی از آن‌هاست. از دیدگاه دریدا، تقابل دوگانگی گفتار-نوشتار باعث رواج نوعی کج فهمی شد و این کج فهمی به تأکید بیش از حد بر «حضور» و اکنون انجامید.^۲ لذا، تأکید بر حضور به همراه تأکید بر زبان گفتاری، این توهم را ایجاد کرد که ما می‌توانیم بی‌واسطه با واقعیت‌های عینی تماس پیدا کنیم. به نظر دریدا، علمی مثل جامعه‌شناسی با تأکید بر حضور و اکنون است که به علم تبدیل شده‌اند. در کنار جامعه‌شناسی که بر گفتار و حضور تأکید می‌کند، تاریخ بر نوشتار تأکید می‌ورزد. این تفاوت، به ایجاد تفاوت‌هایی ماهوی بین روش‌های جامعه‌شناسی و تاریخی منجر شده است. دریدا معتقد است که ما در جامعه‌شناسی نیز با نوشتار و متن سروکار داریم، به این دلیل که تأکید بر عینیت در جامعه‌شناسی تحت تأثیر «متافیزیک حضور» شکل گرفته است؛ لذا، هم جامعه‌شناسی و هم تاریخ، با نوشتار و متن روبه‌رو هستند. به نظر دریدا، اگر ما بتوانیم از چهرهٔ متافیزیک حضور نقاب برافکنیم، به سادگی می‌توانیم از دوگانگی بین گفتار-نوشتار و اولویت یکی بر دیگری رهایی یابیم. از این منظر، سنت فلسفی غرب از افلاطون تا هایدگر، نسبت به نوشتار بی‌توجه بوده است و زبان را رسانه‌ای شفاف برای بیان حقیقت نهایی دانسته است.^۳

دریدا بر آن است که این تقابل گفتار-نوشتار باعث جدایی جامعه‌شناسی و تاریخ از آن حیث گشته است که یکی بر «اکنون»، «گفتار» و «عینیت» تأکید می‌ورزد، و دیگری بر «نوشتار»، «گذشته» و «متن». از دیدگاه دریدا، تاریخ و جامعه‌شناسی هر دو با نوشتار و متن

1 Michel Foucault(1988), "The order of the things", New York, Pantheon book press, p.53.

2 D. Howarth(2000), *Discourse*, London :open university press.) p.37.

۳ بابک احمدی(۱۳۷۰)، *ساختار و تأویل متن*، تهران: نشر مرکز، ص ۶

سروکار دارند و عینیت مورد ادعا فقط مبتنی بر «متافیزیک حضور» است. لذا، به یک معنا جامعه‌شناسی و تاریخ دو روی یک سکه هستند. ما همیشه با جهانی از تفسیرها و تعبیرها سروکار داریم و این به دلیل آن است که بین نشانه (sign) و بیان (expression) هیچ تفاوتی وجود ندارد. پس، مدعای عینیت «اکنون» و متن‌مندی (textuality) «گذشته»، بی‌اساس است. جامعه‌شناسی به این معنا تاریخی است که همواره با روایت‌ها سروکار دارد.^۱

دریدا بدون شک از شمار آن دسته متفکرانی است که جامعه را به متن تقلیل می‌دهند و جامعه‌شناسی را به تفسیر ادبی، و لذا به دام زیبایی‌گرایی در می‌افتند. مدعای ما این است که گرچه استدلال‌های دریدا در باب تاریخ و روش‌های پژوهش تاریخی صحیح است، اما در باب جامعه‌شناسی به هیچ وجه صدق نمی‌کند. جامعه‌شناسی بدان سبب که بر نظریه تکیه زده است و نظریه هم حاوی مفاهیم بر ساخته و هم روش‌های متناسب با نظریه است، با تفسیر ادبی تفاوت دارد. جامعه‌شناسی با وضعیت کنونی و واقعیت‌های حاضر و ملموس سروکار دارد و با اتخاذ برنامه‌های تحقیقاتی متعدد به بررسی جامعه، ساختارهای اجتماعی، کنش‌ها، فرایندها و امور واقع (facts) می‌پردازد. بنابراین، تقلیل جامعه به «متن» و جامعه‌شناسی به «تفسیر ادبی»، فقط فروافتادن به دام زیبایی‌شناسی است؛ زیرا تقلیل جامعه به متن، به معنای نادیده گرفتن روابط قدرت، نابرابری، تضاد و کشمکش در جامعه و رها کردن جامعه به دست همان نیروهایی است که این روابط نابرابر را موجب شده‌اند. جامعه‌شناسی گفتمانی است که با گفتمان‌های فلسفی و زیبایی‌شناختی تفاوت‌های زیادی دارد؛ زیرا تکثر روش‌شناختی و طرح‌های تحقیقاتی، خود را مداوماً مورد پرسش جدی قرار می‌دهد، تا از تحلیل رفتن در دیگر گفتمان‌ها جلوگیری کند.^۲

لیکن، در پژوهش‌های تاریخی، تمسک پژوهشگر به روایت‌ها از آن روست که گذشته و امور واقع آن در دسترس وی نیست. در واقع، روایت‌ها سرشتی بر ساخته (worked-upon nature) دارند و درجه‌ای از بر ساختگی در آن‌ها هست که در دیگر نوشتارهای خودانگیخته وجود ندارد. افزون بر این، روایت‌ها همیشه دربارهٔ اموری هستند که ما احساس می‌کنیم آن‌ها را شنیده یا درباره‌شان اندیشیده‌ایم. روایت‌ها از یکی از ویژگی‌های زبانی، تحت عنوان «جابه‌جایی»

۱ محمد ضیمران (۱۳۷۹)، *ژاک دریدا و متافیزیک حضور*، تهران: انتشارات هرمس، ص ۶۰.

۲ یوسف ابادری (۱۳۷۷)، *خرد جامعه‌شناسی*، تهران: نشر طرح نو، ص ۹.

(displacement)، سود می‌جویند؛ بدین معنا که به تفسیر اشیاء یا رویدادهایی می‌پردازند که به زمان و مکان خاصی تعلق ندارند و گوینده و شنونده خاصی هم ندارند. روایت‌ها از رخدادهایی سخن می‌گویند که ممکن است چه از نظر مکانی و چه از نظر زمانی، از گویندگان و مخاطبان فاصله گرفته باشند. روایت در واقع نوعی «مرتبط شدن غیر تصادفی» (connectedness non-random) قضایا، مفاهیم و اندیشه‌هایی هستند که به طور منسجم در کنار یکدیگر بر اساس طرحی خاص قرار گرفته‌اند.

شاید «برساخت‌گرایان اجتماعی» (social constructionist) بهتر از هر مکتب دیگری به برساختن اجتماعی و تاریخی قضایا و پدیده‌ها توجه کرده باشند. آن‌ها نیز تاریخ را روایت‌های ساخته شده توسط روایان و ناقلان قلمداد می‌کنند. آن‌ها که بنا بر تأثیری که از نوشته‌های پساساختارگرایان پذیرفته‌اند، بر این باورند که روایت‌ها در یک حوزه گفتگویی خاص شکل می‌گیرند. با این حال، متفکرانی مثل امیل بنویسته، زبان‌شناس فرانسوی، میان «گفتمان» به مثابه «شیوه ذهنی کلام یا نوشتار» و «روایت» که مایه‌هایی از روش و نظریه و حتی «عینیت» در آن است، تمایز قائل می‌شوند. آن‌ها معتقدند که در «گفتمان»، وضعیت موجود گفتار یا نوشتار (متن) با نشانه‌های اشاره‌ای و با استفاده از زمان مشخص می‌شود. بر این اساس، در حالی که «گفتمان» سرشت خود را به مثابه نوعی تصریح یا اظهار علنی (enunciation) عرضه می‌دارد که واجد و متضمن رابطه‌ای بین گوینده/ نویسنده و شنونده/ خواننده است؛ به عکس آن، «تاریخ» یا «روایت» با تأکید بر مورد اظهار شده (enounced)، «سرشت» خود را پنهان می‌سازد.^۱

علی‌رغم این تفاوت‌های ریز، «برساخت‌گرایان اجتماعی» بر این باورند که «روایت» را پیش از هر چیز باید پدیده‌ای زبان‌شناختی تلقی نمود و آن را در قلمرو گفتگویی جای داد. بنابراین، هر روایت با شماری از ارزش‌های خاص آمیخته است که این ارزش‌ها فقط در چارچوب سنت فرهنگی فهم‌پذیر هستند. در واقع، برساخت‌گرایی اجتماعی در تقابل با هرگونه معرفت‌شناسی که مدعی درک مستقیم و بلاواسطه جهان تجربی است، علاقه‌ای به هستی‌شناسی امر واقع ندارد و از این‌رو، ناقد این نظرگاه و معتقد به امکان وجود معنای مستقل

۱ مک دائل (۱۳۸۰)، مقدمه‌ای بر نظریه‌های گفتمان، ترجمه حسین علی نودری، تهران: نشر فرهنگ گفتمان، ص ۲۰.

از مفسر است. از این منظر، معنا به مثابه ابژه تلقی نمی‌شود، و زبان نیز نه ابزار کسب معرفت از جهان به مثابه فرایندی عینی، بلکه به تعبیر گادامر، زبان امری است که در آن سکونت داریم.^۱

به عبارت دیگر، در پژوهش تاریخی ما با شماری امور و رویدادهای گزینش شده روبه‌رو هستیم که آن‌ها را روایت می‌کنیم و این کار غالباً با ارزش‌هایی خاص درمی‌آمیزد؛ ارزش‌هایی که به سنت فرهنگی خاص تعلق دارند.

«تاریخ»، نه یک «امر عینی» و «واقعی»، بلکه مجموعه‌ای از روایت‌هاست. ما هیچ پیوند ملموس و عینی و طبیعی با گذشته نداریم. از این رو، جز از عینک ارزش‌ها و وضعیت کنونی نمی‌توانیم به گذشته بنگریم. ما حداکثر کاری که می‌توانیم بکنیم این است که گذشته را روایت نماییم.

بنابراین، از تاریخ می‌توان روایت‌های گوناگون به دست داد. این روایت‌ها هر کدام بر ارزش‌ها و بسترهای فرهنگی ویژه‌ای تکیه می‌زنند و قضاوت و داوری بین روایت‌ها فقط در همین بسترهای فرهنگی انجام می‌پذیرد و در نهایت براساس توافق است که حقیقت و صحت یک روایت تعیین می‌شود.

جامعه‌شناسی تاریخی

جامعه‌شناسی تاریخی به مفهوم درست کلمه، معرفتی عقلانی و انتقادی و خلاق است که در صدد شناخت ساز و کارهایی است که جوامع به وسیله آن خود را دگرگون و یا بازتولید می‌کنند.^۲

«جامعه» «تاریخ» است، زیرا دائماً در حال حرکت تاریخی است؛ خود را دگرگون می‌کند و پیوسته در حال تغییر دادن خود، اعضایش، محیطش و دیگر جوامعی است که با آن‌ها در ارتباط است. تمامی جوامع، چه به صورت ناگهانی و چه به گونه آرام یا نامحسوس، هر روز تغییراتی را به خود می‌بینند که کم و بیش با گذشته‌شان هماهنگی دارد و طرح و مسیر کم و بیش مشخصی را دنبال می‌کنند. از سوی دیگر، جامعه را نیز می‌توان حرکت یا تغییر یک

1 A. Thomas Schwandt (2006), Handbook of qualitative research, edited by Norman K. Denzin. p. 56.

۲ دنیس اسمیت (۱۳۸۶)، برآمدن جامعه‌شناسی تاریخی، ترجمه سید هاشم آغاچری، تهران: انتشارات مروارید، ص ۱۳.

اجتماع از ورای زمان دانست.^۱

بنابراین، می‌توان جامعه‌شناسی تاریخی را دانشی دانست که در صدد است در زمینه تغییرات اجتماعی و کارکردهای جوامع گوناگون در بستر گذشته تاریخی‌شان به تحقیق بپردازد. اندیشه محوری متن‌های جامعه‌شناسی تاریخی معاصر این است که ساختارهای اجتماعی و شیوه‌های هم‌کنشی اجتماعی معاصر را نمی‌توان بدون منظری تاریخی، به درستی مورد تحقیق قرار داد. از این رو، هر نظریه اجتماعی می‌باید از ریشه‌ها و تحولات خود گزارشی عرضه کند؛ یعنی نقطه عزیمت خود را بنابر تاریخ تحول درونی‌اش، در مقایسه با اوضاع حاکم اجتماعی، توضیح دهد. هر گونه جامعه‌شناسی تأملی یا انتقادی مدرن‌نیت‌های، دقیقاً تا آنجا که دغدغه آینده را دارد، به میزان تا کنون نامعلومی، دل مشغول گذشته است.^۲

در اوائل سده بیستم میلادی، مطالعه در باب زمان حال و امر حاضر، با مطالعه در خصوص گذشته پیوند خورد. این پیوند را می‌توان در آثار وبر و دورکیم مشاهده نمود. لیکن با ظهور پوزیتیویسم، پیوند جامعه‌شناسی و تاریخ مشکل‌آفرین شد، به گونه‌ای که تا دهه ۱۹۶۰ که پوزیتیویسم در پی نقدهای گسترده علیه آن افول کرد، جامعه‌شناسی تاریخی تضعیف شد. تضعیف جامعه‌شناسی تاریخی را می‌توان در گرایش کارکردگرایی پارسونز به «امر حاضر» مشاهده نمود که به جای تبیین رفتارها و نهادها به زبانی تاریخی، بر تعادل جامعه در «زمان حال» تأکید ورزید.

این روایت غیرتاریخی در جامعه‌شناسی پارسونزی به سخن الیاس، «نوعی در غلطیدن به زمان حاضر بود».^۳

در دهه ۱۹۶۰م، از یک‌سو با ظهور مابعد تجربه‌گرایی، و از سوی دیگر در پی ظهور تغییرات اجتماعی پرشتاب و لزوم تحلیل شرایطی که در طول زمان موجب چنین تغییراتی شده‌اند، پیوندی دوباره بین جامعه‌شناسی و تاریخ ممکن گردید.^۴ این نگرش جامعه‌شناختی - تاریخی به سیر تحولات اجتماعی را در آثار الیاس، والرشتاین،

۱ گی روشه (۱۳۷۳)، *تعمیرات اجتماعی*، ترجمه منصور وثوقی، تهران: نشر نی، ص ۵.

۲ جی. همیلتون گری، رندال کولینز و دیگران (۱۳۸۵)، *تاریخ نگاری و جامعه‌شناسی تاریخی*، ترجمه سید هاشم آقاجری، تهران: انتشارات کویر، ص ۱۴۴.

3 N. Elias (1978), *What is sociology?* London: Hutchinson. p. 76.

4 Peter Burk (1992), *history and social theory*, Oxford. p.4.

تیلی و دیگران می‌توان دید که جملگی برای نظریه‌پردازی در خصوص منابع تغییر، لزوم استفاده از نظریه‌های مربوط به توسعه اجتماعی و گسست را مطرح کردند.

این دیدگاه، هم با تأکید بر «تاریخیت کنش‌ها و معانی کنشگران»، و هم با اتخاذ موضع بازاندیشانه‌تری در باب جهان اجتماعی، بهتر می‌توانست به پرسش‌های «چگونه به اینجا رسیده‌ایم؟» و «بديل‌های ممکن برای آینده کدام‌اند؟»، پاسخ گوید. از این‌رو، بخش اعظم جامعه‌شناسی تاریخی در پی پاسخ به این پرسش بود که «چه اتفاقی افتاد که فهم ما از جهان و از خود به گونه‌ای رادیکال تغییر کرد؛ و چرا به این شکل درآمد؟»

این تغییر، هم‌زمان بود با تغییر اپیستمیک (معرفت‌شناختی) مهمی که در نیمه دوم سده بیستم میلادی سربرآورد و آن «چرخش زبانی» بود که علم را به طرز رادیکال «زمینه‌مند» می‌کرد. در این تغییر اپیستمیک (معرفت‌شناختی)، علم به مثابه برساخته‌ای فرهنگی تلقی شد که به گونه‌ای اجتماعی و تاریخی شکل یافته است.

این «زمینه‌مند شدن» علم، در «برساخت گرایی» و پسا مدرنیسم بروز یافت. چنین چرخش تاریخی زبانی و فرهنگی در فلسفه علوم اجتماعی، لاجرم به عدم تعین و عدم قطعیت معرفت‌شناختی هسته علم انجامید. افول پوزیتیویسم و نفی فیزیکیالیسم، این اندیشه را مطرح کرد که نظمی ثابت و قطعی از واقعیت وجود ندارد که نسبت به علم، «بیرونی» باشد. به سخن دیگر، نظم‌های چندگانه‌ای از واقعیت وجود دارد. بنابراین، دیدگاه ضد بنیان‌گرایی که بر باور به عدم وجود بنیادی مطمئن و ثابت برای معرفت علمی مبتنی است، نه فقط علم را، بلکه محتوایش را نیز بر ساخته‌ای اجتماعی تلقی می‌کند.^۱ واقعیت اجتماعی، دیگر فاکت یا امر واقعی نیست که بتوان مشاهده‌اش کرد، بلکه امری است ذهنی که به طرز گفتمانی برساخته می‌شود. به عبارتی، راهی برای توصیف علمی یا عین واقعیت وجود ندارد و واژگان و مفاهیم، بازتاب مستقیم جهان بیرون نیستند، بلکه در ساخت آن نقش دارند.^۲ بر پایه این دیدگاه ضد بنیان‌گرایانه، این سخن که نظریه اجتماعی می‌تواند «واقعیت اجتماعی بیرونی» را «بازنمایی» کند، امری غیرمحمتمل تلقی می‌شود.

در برابر چنین نقدهای بنیان برافکن پسا ساختارگرایی و پسا مدرنیسم، جامعه‌شناسان

1 Gerard Delanty & Piet strydom (2003), philosophy of social sciences, the classic and contemporary readings edited by Gerard delanty, piet strydom. p 66.

2 E. laclau (1985), *Hegemony and socialist strategy*, London: verso. P. 11

تاریخی تلاش کردند با پرداختن به رابطه جامعه‌شناسی و تاریخ و نیز عاملیت و ساختار، راه برون رفتی بجویند. آتوننی گیدنز و فیلیپ آبرامز، امر مسئله‌ساز ساخت‌یابی را به عنوان مشکل مشترک جامعه‌شناسی و تاریخ مطرح کردند. لیکن به علت عدم طرح یک هستی‌شناسی واقع‌بینانه ضد‌بنیان‌گرایانه، جامعه‌شناسی تاریخی‌شان به جامعه‌شناسی امر حاضر تقلیل یافت. از نظر گیدنز، ساختارها، واسطه و حاصل «عاملیت»‌اند، بدان سبب که بدون وجود افراد، هیچ واقعیت اجتماعی وجود ندارد و هم از آن رو که ساختارها، واسطه‌ای‌اند که عاملیت از طریق آن‌ها اعمال می‌شود. بنابراین در نگاه وی، ساختارهای اجتماعی، از لحاظ هستی‌شناختی، مجزا از کردارهای فردی نیستند. به سخن دیگر، ساختار و عاملیت، وجودی مستقل از هم ندارند و دو روی یک سکه‌اند.

تلاش گیدنز حل مسئله ساختار-عاملیت، به دلیل این‌که قائل به استقلال هستی‌شناختی «ساختار» و «واقعیت اجتماعی» از «عاملیت» و «کردارهای فردی» نیست، «واقعیت اجتماعی» را به «فعالیت زمان حاضر» وابسته می‌کند و در نتیجه، جامعه موجود، جامعه مردمان حاضر خواهد بود و از این رو، کل جامعه‌شناسی تاریخی، به جامعه‌شناسی «حال حاضر» تقلیل خواهد یافت.

نتیجه این خواهد بود که هیچ راهی وجود نخواهد داشت برای تحلیل این‌که چگونه مردم تاریخ را در شرایطی که خود انتخاب نکرده‌اند، می‌سازند. در واقع، تقلیل ساختار به عاملیت، به این معنا خواهد بود که «آدمها، تاریخ را می‌سازند و این را در شرایطی که خود در زمان حاضر انتخاب می‌کنند، انجام می‌دهند!»^۱

به سخن دیگر، ساختارهای فشارآوری که محصول کنش‌های افراد در گذشته‌اند، به فعالیت‌های زمان حاضر تقلیل می‌یابند. لذا با این جامعه‌شناسی فقط می‌توان کنش‌ها و معانی کنشگران را در «اینجا و اکنون» کشف کرد، زیرا نمی‌تواند وجود یک زمینه اجتماعی گسترده را که بر افراد تأثیرگذار است و به کندی تغییر می‌کند، مفهوم‌پردازی کند. بنابر چنین دیدگاهی، نمی‌توان تداوم اجتماعی را توضیح داد، زیرا نظام‌های اجتماعی، مجزا از عاملان آن تلقی نمی‌شوند.^۱

1 Shank cruick (2002), *Realism and sociology: anti-foundationalism, ontology, and social research*, New York: Routledge, p. 79

اگر نپذیریم که زمینه اجتماعی از لحاظ هستی‌شناختی مجزا از افراد است و عاملیت را تحت فشار قرار می‌دهد، آن‌گاه، واقعیت اجتماعی، وابسته به پدیده‌های روان‌شناختی می‌شود و به انکار واقعیت اجتماعی و در نتیجه به طرد جامعه‌شناسی تاریخی می‌انجامد. پس در برابر نگاه پسامدرنی که واقعیت را بر حسب محتواهای پرسپکتیو تعریف می‌کند و حقیقت یک مفهوم را نه از رابطه‌ای که با واقعیت دارد، بلکه از خاستگاهش در درون پرسپکتیو بیرون می‌کشد، فقط با اتخاذ رویکرد رئالیسم هستی‌شناختی می‌توان دارای جامعه‌شناسی تاریخی بود. چون پسامدرنیسم تعیین هر نظمی در جهان را غیرممکن می‌داند، پس نظریه‌پردازی درباره آن‌را نیز غیرممکن می‌داند و با اعلام چندگانگی واقعیت و رد بازنمایی و مصداق تجربی، به عدم امکان نظریه اجتماعی و جامعه‌شناسی تاریخی حکم می‌دهد.^۱

اما بنابر رئالیسم هستی‌شناختی، واقعیت هر آن چیزی است که یک نیروی علی را اعمال می‌کند و از طریق معلول‌هایش شناخت‌پذیر می‌شود. وجود «واقعیت در بیرون»، طریقه سخن و روایت و مفهوم‌پردازی در باب آن‌را محدود می‌کند. بنابراین، زبان یک شرط، و نه تنها شرط معرفت است، زیرا زبان باید در اشاره به چیزی جز خود به کار رود. از این‌رو، نظریه اجتماعی به بنیانی محکم در واقعیت تجربی نیاز دارد؛ زیرا واقعیت اجتماعی، بر مفهوم‌پردازی در باب آن، محدودیت‌هایی را اعمال می‌کند.^۲

از سوی دیگر، اگر هیچ نیروی اجتماعی مستقل از واقعیت وجود نداشته باشد، پس چه دلیلی دارد که نتایج فعالیت افراد در «گذشته»، بر «زمان حال» ایجاد فشار کند.^۳ اما اگر بپذیریم که گذشته، مستقل از عاملیت افراد در زمان حاضر، بر ما فشار می‌آورد، پس مفاهیم جامعه‌شناسی تاریخی ضرورت می‌یابند؛ زیرا با فشرده کردن زمان در زمان حاضر و اجتناب از مفاهیم کلان، تحلیل اجتماعی توان تبیین‌اش را از دست خواهد داد.

جامعه‌شناسی تاریخی، عقلانی، انتقادی و تخیلی است و در جستجوی سازوکارهایی است که جوامع از طریق آن‌ها تغییر می‌یابند و یا خود را بازتولید می‌کنند. در جستجوی کشف

1 Donald M. Macraill and Avram Taylor (2001), *social theory and social history*, Palgrave. P.76

2 M.S. Archer(1998) , *social theory and the analysis of society*. In T. May, and M. Williams (eds) *knowing the social world*. Buckingham, Open university press, p72.

3 N. Mouzelis(1995), *sociological theory: what went wrong?* London: Routledge. p49.

ساختارهای پنهانی است که برخی از آرزوها و اراده‌ها و امیال انسانی را ناکام می‌گذارد و موجب تحقق برخی دیگر می‌شود.

جمع بندی و نتیجه گیری

چنان که در این نوشتار آمد، جامعه‌شناسی تاریخی به تبعیت از حوزه علوم انسانی، برای مدت‌ها تحت تاثیر اندیشه پوزیتیویسم، روش‌های عینی-استقرایی را به مثابه نگرش اصلی در مطالعات نظری خود برگزید و بدین گونه درصدد برآمد با تکیه زدن بر پیش فرض «قابلیت دسترسی به فاکت‌های تاریخی» به استخراج قانون‌مندی‌های مندرج در این فاکت‌ها و تعمیم این قانون‌مندی‌ها به دوره‌های مختلف اقدام نماید (تیین‌های فراگیر تاریخی).

آشکار شدن بیش از پیش ضعف تیین‌های فراگیر تاریخی که به دلیل مطرح شدن دیدگاه‌های فیلسوفان پُست امپرسیسم که گزاره‌های پوزیتیویستی و احکام آن را مورد تردید قرار دادند، و همچنین تمایزی که اصحاب هرمنوتیک بین علوم انسانی و علوم طبیعی قائل گشتند و بدین طریق اساساً منکر دسترسی به امر تاریخی به مثابه یک فاکت شدند و تفسیر پدیده‌های انسانی را جایگزین تیین آن‌ها نمودند، موجب گردید تا طرفداران تیین‌های فراگیر تاریخی با دفاع از رویکرد پوزیتیویستی بر این نکته تأکید ورزند که در صورت کنار گذاشتن تیین، برای ما راهی جز تکیه بر «روایت‌ها» به عنوان مبنای پژوهش تاریخی باقی نمی‌ماند؛ امری که در واقع چیزی جز در افتادن به ورطه متن‌گرایی و تفسیرهای ادبی نیست.

بدین ترتیب، اصحاب شبه پوزیتیویسم و در رأس آنان دانیل لیتل با بازسازی تیین‌های تاریخی و با محدود نمودن دامنه فراگیر بودن آن‌ها، اظهار داشتند که تیین‌های تاریخی باید به بررسی آن‌گونه از ساختارها و فرآیندهای تاریخی‌ای پردازد که عمومی هستند و این نوع تیین را «پارادایم بُرد متوسط تاریخی» یا «روش حد وسط تاریخی حوادث به هم پیوسته» (conjectural contingent meso history) نام نهادند که بر اساس آن تیین تاریخی دارای الگوی حد وسطی مبتنی بر روش‌های تیین فراگیر و روش‌های مبتنی بر روایت‌های ویژه است.

لیتل با رد رویکرد دترمینیستی تاریخی اظهار می‌دارد که در هر پیوستار خاص از تاریخ، پیامدها و نتایج گوناگونی احتمال وقوع دارند که فقط یکی از آن‌ها اتفاق می‌افتد. از سوی

دیگر، چون وی به تکثر نقش عاملیت در تاریخ معتقد است، خود را از تصورات تک علتی تبیین‌های فراگیر دور می‌کند و سرانجام بر نقش کلیدی فرایندها، ساختارها و عوامل محدود-کننده در جهت دهی و مسیر تحولات در برهه‌های تاریخی گوناگون تأکید می‌ورزد.

بدین ترتیب، لیتل و دیگر پیروان شبه پوزیتیویسم، معتقدند که پارادایم «روش حد وسط تاریخی حوادث به هم پیوسته» به دلیل برخورداری از عناصر دیدگاه‌های روش تطبیقی-تاریخی و روش‌های ساختاری تحلیل تاریخی و تبیین‌های فراگیر تاریخی، کارآمدی زیادی در تحقیق تاریخی دارند و بنابراین از ضعف‌های تبیین‌های فراگیر تاریخی که پهن دامنه‌اند، به دور هستند.

علی‌رغم آن که آرای شبه پوزیتیویستی به امور جزئی و خاص توجه دارد و به جای جبرگرایی به دفاع از اتفاق و تکثر علل برمی‌خیزد و بدین گونه فراگیر بودن تبیین‌های تاریخی پهن دامنه را رد می‌کند، اما در نهایت از دید آنان تبیین تاریخی در تحلیل آخر «تبیین» است و با داستان‌سرایی و تفسیر متن متفاوت؛ چرا که در تحقیق تاریخی می‌توان علل یک واقعه را کشف کرد و به تحلیل چرایی آن پرداخت؛ پس تاریخ هیچ‌گاه مجموعه‌ای از روایت‌ها نیست. در سوی دیگر این ماجرا، «دیدگاه تحلیل روایی تاریخ» (narrative analysis history) قرار گرفته است. دیدگاهی که معتقد است در پژوهش تاریخی دسترسی محقق به امور واقع (facts) به آن معنا که در علوم طبیعی وجود دارد، دفاع‌پذیر نیست. از دید طرفداران این مکتب، تاریخ، برخلاف مدعای پوزیتیویست‌ها، هرگز بازسازی ناب رویدادها نیست، بلکه کاملاً خصلت داستانی-روایی دارد. پل ریکور از نظریه‌پردازان این رویکرد، معتقد است که تمامی آموزه‌های روایی ما با داستان آغاز می‌شوند و طرح (planning) هسته مشترک گزارش داستانی و گزارش تاریخی است.

میشل فوکو، از دیگر منتقدان مفهوم تکامل تاریخی و عینیت پوزیتیویستی، نیز بر آن است که آنچه در تاریخ مشاهده می‌شود، نه تکامل، بلکه فروپاشی اپیستمه‌های گوناگون و ظهور اپیستمه‌های جدید است. بر این اساس، گذشته تقریباً هیچ ربطی به زمان حال ندارد و فقط یک متن است که ما امروزه می‌توانیم آن را تفسیر کنیم؛ متنی که قواعد و احکام خاص خود را دارد. بدین ترتیب، چون اندیشه تکامل تاریخی و پیوند حال و گذشته و دسترسی به وقایع و امور واقع تاریخی غیرممکن است و هیچ‌گاه فرا اپیستمه یا فرا گفتمانی برای دسترسی به امور

واقع تاریخی نیز وجود ندارد، پس تنها راه باقی‌مانده تکیه بر روایت‌های متفاوت از دوران‌های مختلف حاکم بر تاریخ است.

ژاک دریدا نیز، همچون ریکور و فوکو، معتقد است که تاریخ و نیز جامعه‌شناسی هر دو با نوشتار و متن سر و کار دارند، لذا، به یک معنا، جامعه‌شناسی و تاریخ دو روی یک سکه هستند. از نگاه دریدا، ما همیشه با جهانی از تفسیرها و تعبیرها سر و کار داریم و این به دلیل آن است که بین نشانه و بیان هیچ تفاوتی وجود ندارد؛ پس جامعه‌شناسی همواره تاریخی است که با روایت‌ها سر و کار دارد.

اگرچه می‌توان استدلال‌های دریدا را در باب تاریخ و روش‌های پژوهش تاریخی درخور تأمل دانست، اما در مورد جامعه‌شناسی باید گفت تقلیل دادن جامعه به متن و جامعه‌شناسی به تفسیر ادبی، به معنای نادیده گرفتن سازوکارهای قدرت، نابرابری، تضاد و کشمکش‌های اجتماعی و نظریه‌های حاوی این مفاهیم است.

در نهایت، می‌توان چنین گفت که علی‌رغم کاستی‌ها و نقاط ضعف هر یک از گرایش‌های پوزیتیویستی و هرمنوتیکی، این دو رویکرد عمده مطرح در حوزه فلسفه علم، بر جامعه‌شناسی و تاریخ و پیشبرد مبانی معرفت‌شناختی و روش‌شناختی این دو معرفت‌علوم انسانی تأثیر عمده‌ای نهادند؛ چنان که گرایش پوزیتیویستی به علمی‌تر شدن علم تاریخ کمک شایانی نمود و رویکرد انتقادی را در مطالعات تاریخی نهادینه ساخت؛^۱ و گرایش هرمنوتیکی با تشکیک در مبانی پوزیتیویسم و مطلق‌باوری مفروضات تاریخ‌نگاران این مکتب، موجب گردید عینیت‌گرایی ناب تاریخ‌پژوهی پیشین کنار گذاشته شود و راهی به روی مورخان و جامعه‌شناسان گشود که از آن طریق اندیشمندان حوزه جامعه‌شناسی تاریخی با بهره گرفتن از زبان‌شناسی، تأویل متن و ابزارهای مفهومی، به شناخت نزدیک‌تر و دقیق‌تری از مسائل خود دست یابند و به کمک آن‌ها «روایت»‌هایشان را بسازند.^۲

بنابراین، جامعه‌شناسی تاریخی معرفتی عقلانی-انتقادی و عینی-تخیلی است که درصدد است به تحقیق در زمینه تغییرات اجتماعی و کارکردهای جوامع گوناگون در بستر گذشته

۱ حسین مفتخری (۱۳۹۰)، مبانی علم تاریخ، تهران: انتشارات سمت، ص ۸۵.

۲ گئورگ ایگرس (۱۳۸۹)، تاریخ‌نگاری در سده بیستم (از عینیت علمی تا چالش پسا مدرن)، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، تهران: انتشارات سمت، ص ۱۷۱.

تاریخی جوامع پیردازد و در این چارچوب به جستجوی ساز و کارهای چگونگی تغییر و یا باز تولید جوامع می‌پردازد و بر آن است که با شناخت ساختارهای آشکار و پنهان اجتماعی، به پرسش از دگرگونی‌های عمده‌ای دست یازد که به ویژه از نیمه دوم سده بیستم میلادی، عرصه جهانی را به سرعت دستخوش دگرگونی ساخته و روی تافتن از تأکید بر علوم اجتماعی تحلیلی و به جای آن روی آوردن به عامل‌های فرهنگی را تشدید نموده است.

منابع و مآخذ

الف. فارسی

- ابادری، یوسف (۱۳۷۷)، خرد جامعه‌شناسی، تهران: انتشارات طرح نو.
- ----- (۱۳۷۹)، «هایدگر و علم»، ارغنون، ش ۱۱ و ۱۲.
- احمدی، بابک (۱۳۷۰)، ساختار و تأویل متن، تهران: نشر مرکز.
- اسکاچپول، تدا (۱۳۸۸)، بینش و روش در جامعه‌شناسی تاریخی، ترجمه سید هاشم آقاجری، تهران: نشر مرکز.
- اسمیت، دنیس (۱۳۸۶)، برآمدن جامعه‌شناسی تاریخی، ترجمه سید هاشم آقاجری، تهران: انتشارات مروارید.
- ایگرس، گئورگ (۱۳۸۹)، تاریخ‌نگاری در سده بیستم (از عنینیت علمی تا چالش پسا مدرن)، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، تهران: انتشارات سمت.
- برک، پیتر (۱۳۸۱)، تاریخ و نظریه اجتماعی، ترجمه غلامرضا جمشیدبها، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ.
- روشه، گی (۱۳۷۳)، تغییرات اجتماعی، ترجمه منصور وثوقی، تهران: نشر نی.
- ریکور، پل (۱۳۷۴)، زندگی در دنیای متن/شش گفتگو، یک بحث، ترجمه بابک احمدی، تهران: نشر مرکز.
- ----- (۱۳۷۸)، نوشتار به مثابه مسئله‌ای پیش روی نقد ادبی و هرمنوتیک فلسفی در هرمنوتیک مدرن، ترجمه بابک احمدی و دیگران، تهران: نشر مرکز.
- ----- (۱۳۸۴)، زمان و حکایت، ترجمه مهشید نونهالی، تهران: نشر گام نو.
- ضیمران، محمد (۱۳۷۹)، تراک دریدا و متافیزیک حضور، تهران: انتشارات هرمس.
- فوکو، میشل (۱۳۸۴)، مراقبت و تنبیه (تولد زنان)، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران: نشر نی.
- گری، جی. همیلتون، رندال کولینز و دیگران (۱۳۸۵)، تاریخ‌نگاری و جامعه‌شناسی تاریخی، ترجمه سید هاشم آقاجری، تهران: انتشارات کویر.
- لیتل، دانیل (۱۳۷۲)، تبیین در علوم اجتماعی، ترجمه عبدالکریم سروش، تهران: مؤسسه فرهنگی صراط.

- میلز، سارا (۱۳۸۸)، تحلیل گفتمان، ترجمه فتاح محمدی، زنجان: نشر هزاره سوم.
- مک دائل (۱۳۸۰)، مقدمه‌های بر نظریه‌های گفتمان، ترجمه حسینعلی نودری، تهران: نشر فرهنگ گفتمان.
- مفتخری، حسین (۱۳۹۰)، مبانی علم تاریخ، تهران: انتشارات سمت.

ب. منابع انگلیسی

- Abrams, Philip (1982), *historical sociology*, Barth.
- Archer, M.S (1998) , *social theory and the analysis of society*, In T. May, and M. Williams (eds) knowing the social world. Buckingham, Open university press.
- Burk, peter (1992) , *history and social theory* , Oxford.
- Cruick, Shank (2002) , *Realism and sociology: anti-foundationalism, ontology, and social research*, New York: Routledge.
- Delanty, Gerard & Piet strydom(2003), *philosophy of social sciences*, the classic and contemporary readings edited by Gerard delanty, piet strydom.
- Donald M. Macraill and Avram Taylor(2001), *social theory and social history*, Palgrave.
- Elias. N.(1978), *What is sociology?* London: Hutchinson.
- Foucault, Michel (1997), *the order of the things*, New York: Pantheon Book.
- Geertz. C. (1973), *Interpretation of culture*, selected essays, Newyork, Basic Books.
- Giddens. A (1981), *agency, institution, and time-space analysis*, in K. Knorr-cetina & A. Cicourcel (eds) advances in social theory and methodology, London: Routledge and Kegan Paul.
- Howarth. D. (2000), *Discourse*, London: Open university press.
- Jorgensen .M & Phillips .L. (2002) *Discourse analysis as theory and method*, London: Sage.
- laclau . E. (1985), *Hegemony and socialist strategy*, London :Verso.
- Mouzelis.N.(1995), *sociological theory: what went wrong?* London: Routledge.
- Parsons. T,(1967), *sociological theory and modern society*, NewYork: Free press.
- Peggy. k. (1992), *Derrida : A reader Hempstead* : Harvester.
- Ricoeur, Paul (1988), *time and narrative*, vol. 1,2,3, trans. K. Mclaughlin and D. Pellaure, Chicago university press.
- ---- (1965), *history and truth*, Trans.C.A. Kellbley, Evanston: northwestern university press.
- Schwandt, A. Thomas (2006), *handbook of qualitative research*, edited by Norman K. Denzin.
- Turner, Bryan (1988), *social theory*, Blackwell press.
- White,H.V(1994), *Foucault Decoded*, In Michel Foucault Critical Assessment, Ed by B.Smarts. vol. 2.